شهرآرا
SHAHRARANEWS.IR
۵شنبه
سال شانزدهم
۲۶ مهر ۱۴۰۳
۱۳ ربیع الثانی ۱۴۴۶
شماره ۴۳۳۶
Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir
سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید
میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای
● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
● صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
● مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
● سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
● نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
● دفتر مرکزی: ۵-۱ ۸۸۸۸ ۳۷۲-۰۵۱
● نمابر: ۳۸۴۹۰۳۸۴-۰۵۱
● روابط عمومی: ۳۸۴۸۳۷۵۲-۰۵۱
● شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد
رطوبت هوا ۵۱٪
↑۱۲° ↓۲۶°
صبح ۱۶ | ظهر ۱۸
عصر ۱۲ | شب ۱۸

اوقات شرعی مشهد
● اذان ظهر ۱۱:۱۶:۴۷ ● نیمه شب شرعی ۲۲:۳۴:۴۱
● غروب آفتاب ۱۶:۵۲:۴۰ ● اذان صبح فردا ۰۴:۱۷:۳۳
● اذان مغرب ۱۷:۱۱:۰۸ ● طلوع آفتاب فردا ۰۵:۴۱:۴۸

شهید
حسن اعظم لطفی

تاریخ شهادت: ۱۳۵۹/۷/۲۰
تاریخ تولد: ۱۳۲۵/۱۲/۱۵
محل تولد: مشهد
محل شهادت: دارخوین

استوری گرام

پیراهن شماره ۱۴ غرق خون شد

زردکانلو| مثل برگ پاییزی جوان های رعنای خاک قدس می ریزند از این درخت تنومند ریشه دار. چه جوان هایی چه قهرمانانی... دیشب وقتی که بازی فوتبال ایران و قطر را تماشا می کردیم، یک فوتبالیست ملی پوش فلسطینی شاید حین تماشای همین بازی و بعد از شادی گل چهارم ایران آخرین لبخند بر لبش نشسته و بعد این آخرین صحنه فوتبالی زندگی اش بوده. انفجار پشت انفجار، شیون پشت شیون... در حوالی خانه عماد ابوطعیمه بازیکن تیم اتحاد خان یونس! رژیم غاصب صهیونیستی دست به جنایت دیگری می زند. عماد و ده نفر از اعضای خانواده اش شهید می شوند. حالا پیراهن شماره ۱۴ این ملی پوش فلسطینی مانده و یک جفت کفش فوتبالی که تمامش آغشته است به خون.

خونی که ریخته پای همان درخت تنومند و بهار که بشود برگ هایش سبز می شوند دوباره. با شهادت ابوطعیمه، شمار شهدای جامعه ورزشی از زمان آغاز حملات رژیم اشغالگر قدس در تاریخ ۷ اکتبر به ۴۵۵ نفر رسید. از این تعداد، ۳۱۴ نفر فوتبالیست بودند که شامل ۸۷ کودک و ۲۲۷ جوان می شوند. همچنین ۹۰ نفر از اعضای فدراسیون های ورزشی المپیکی در میان شهدا هستند.

عکس روز

آخرین وداع

مردم مشهد دیروز از ساعت ۹:۳۰ صبح در میدان بسیج در انتظار سردار شهید عباس نیلفروشان بودند تا با پیکر مطهرش وداع کنند. مراسم تشییع و بدرقه معاون فقید عملیات سپاه پاسداران که ششم مهرماه در پی جنایت رژیم غاصب صهیونیستی و حمله به بیروت به شهادت رسید، به سمت حرم مطهر رضوی با حضور پرشور مردم و مسئولان انجام شد.

برای مشاهده گزارش تصویری کد را اسکن کنید.

عکس: محمدحسن صلواتی/شهرآرا

اول شخص

گنجینه ای در موزه خاطرات

درباره زنده یاد امین ا... رشیدی، خواننده و آهنگ ساز ایرانی به مناسبت هفتمین روز درگذشت او

آزاده چشمه سنگی
نویسنده

به سوی کاشان

آن قهوه خانه وسط درختان سر به فلک کشیده حاشیه جاده در مجاورت جوی آب. ایستگاه انتظاری بود که او را تا رسیدن یک ماشین از دل گرد و غبار جاده مشغول می‌کرد. محمدگندمی، قهو ه چی کافه، استکان های چای را شش تا شش تا با یک دست بلند می‌کرد و مثل فرفره بین مشتری ها می چرخید. چشم های امین ا... با آن سن و سال کم، خیره به مرشد بود. قصه شاهنامه به نبرد رستم و سهراب رسیده بود. دل توی دلش نبود که بالاخره یک ماشین از راه رسید. باید دست پدر را می‌گرفت و به‌کاشان می رفت. باقی قصه مثل چای ته استکان نصفه نیمه باقی ماند. همه چیز معلق بود تا نوبت بعدی. اتومبیل با راننده ای ناشناس او را به‌کاشان می برد. جایی که بعدتر از روی بام های گلی خانه هایش، اولین تصنیف زندگی امین ا... متولد شد و مرغ حق به آسمان کاشان پرکشید.

رنج جدایی

دارد بار و بندیلش را جمع می‌کند برود تهران. درسش تمام شده. مدتی هم توی یک دفترخانه درکاشان مشغول است. اما خانواده اش همگی میل به‌کوچ کردن دارند. می خواهند بروند پایتخت. امین ا... هم همین طور که چند دست رخت و لباس را در ساک کوچک دستی اش می‌گنجاند، زیر لب با نوایی حزن آلود مرغ حق را می خواند: «ناله مرغ حق دوشم دل پر خون کرده/ چهره زرد از اشک خونین گلگون کرد...» تهران خواب تازه ای برای او دیده بود. قرار بود همین سردفتری را در پایتخت دنبال کند، اما همین که پایش به تهران باز شد، یک آگهی توی روزنامه مسیر زندگی اش را عوض کرد.

هنرستان موسیقی در قسمت ساز و آواز هنرجو می پذیرفت. آن هم بی هیچ هزینه ای. امین ا... که تمام سال های جوانی اش را شانه به شانه مداحان جوان کاشان روی گلدسته های شهر می رفت و گرم مناجات خوانی و سحرخوانی بود، هیچ با عالم آواز بیگانه نبود. دلش می خواست یک جایی پیدا شود، سر و سامانی به نفس بی قرار توی سینه اش بدهد. راهش را کشید سمت خیابان ارفع. همین شهریار امروزی. اول کاری رفت نشست سر کلاس تار موسی معروفی. دیوار به دیوار کلاس موسیقی، دکتر فروغ درس آواز می داد. موسی خان گاه به‌گاه از چشم های امین ا... می خواند که دلش توی کلاس کناری است. هر بار آوایی از کلاس دکتر فروغ بلند می شد، امین ا... سر از پا نمی شناخت. انگار گم شده اش را یافته باشد. پیشنهاد داد مدتی هم در آن کلاس سر کند. از حضور مستمر در کلاس های ساز و آواز، مدت زیادی نگذشته بود که موسی خان یک روز امین ا... را صدا زد گفت وقتش رسیده است اولین آوازت را در رادیو اجرا کنی. آن سال ها خبری از دستگاه ضبط صوت نبود. هرچه

شنیده می شد، اجرای زنده بود. امین ا... روی پا بند نبود. مدتی بعد به خودش آمد دید برابر میکروفون رادیو ایستاده و دارد روی قطعه ای از موسی خان معروفی شعری از محمدعلی مشایخ می خواند با عنوان رنج جدایی: «بتا بنگر/ که از غم عشقت/ چشم خونبارم/ چو دریا شد/ ز جادوی چشم مست تو/ در این عالم فتنه برپا شد...» این رنج جدایی، شیرین ترین رنج زندگی امین ا... بود.

و سرانجام اولین تصنیف

حالا دیگر شب و روزهای بسیاری از نخستین اجرای زندگی اش گذشته. موسیقی، آواز و رادیو به مثابه اعضای خانواده اش شده اند و همه او را به اجراهای عصرگاهی رادیو می شناسند با تصنیف هایی که یکی پس از دیگری، مخاطب را بر سر ذوق می آورد. وقتش رسیده پس از این همه تجربه و اجرا، نخستین آهنگ زندگی اش را بسازد. آهنگی که از ملودی تا کلام را خودش ساخته باشد. می نویسد و خط می زند. نت نویسی را مثل زبان مادری می داند. شعر را هم بارها نوشته و با دنیای عروض بیگانه نیست. اما دست آخر در دل روزمرگی ها، گذر خیالش می افتد به بام های کاهگلی کاشان. به روزگار جوانی و فراغ بال. می‌گردد میان دست نوشته ها. تا می رسد به «مرغ حق» که آرام و بی صدا گوشه ای کز کرده است. وقتش رسیده از قفس کاغذ رهایش کند. ملودی آرام آرام در سرش شکل می‌گیرد و رفته رفته نخستین آهنگ زندگی اش را خلق می‌کند. آن چنان که استاد آوازش همیشه تأکید داشت آفرینش با چاشنی خلاقیت ماندگار می شود. او داشت به روزهای اوج زندگی هنری اش نزدیک می شد.

خاموشی یک رؤیا

تیرماه سال ۱۳۹۳ است. انبوه جمعیت در سالن همایش های برج میلاد، انتظار آمدنش را می‌کشند. صحنه مهیای ورود مردی است که چهل سالی می شود با دنیای آواز بیگانگی کرده. حالا برگشته. با همان شکوه و صلابتی که داشت. سالن اجرا خیلی زود با همراهی گروه های موسیقی سنتی و فولکور از صدای امین ا... رشیدی جان دوباره ای می‌گیرد. او همان امین ا... نیم قرن گذشته است.

شش دانگ صدایش را مثل بلور توی گنجه سینه اش حفظ کرده و حالا بنا دارد نسل تازه را با خود همراه کند و نسل سال های دور را به خاطره بازی دعوت کند. صدایی از دل تاریخ معاصر ایران. یک سال بعد در سالن وزارت کشور اجرا می رود. توی سالن جای سوزن انداختن نیست. انگار آن چند ساعت اجرا، سفری کوتاه در زمان باشد. هیچ لرزشی در صدایش نیست. ستاره ای به صحنه ها بازگشته که همچنان درخشان و فریبنده است. اجراها که تمام می شود، جور غریبی دلش می‌گیرد. هنوز ده ها قطعه اجرا نشده روی دستش مانده. قطعه هایی ناب که غنیمتی سال های اوج جوانی اوست. دلش می خواهد آن ها را بی منت در اختیار نسل جوان بگذارد تا بازخوانی اش کنند. دست‌کم یک ارکستر در اختیارش بگذارند بتواند کارهای اجرا نشده اش را رونمایی کند. اما هیچ چیز دیگر مثل آن سال ها نیست. سلیقه جوان ها عوض شده. تعریف نسل نو و استانداردهایشان از هنر تغییر کرده. خبری از آن خلاقیتی که دکتر فروغ مدام تأکید می‌کرد، نیست. دلش می خواهد کاری کند. با خودش می‌گوید: «در این زمانه که موسیقی بی سر و سامان و آشفته است و شما دیگر آهنگی را که به دلتان بنشیند، نمی شنوید، بیایند آثاری را که دست من باقی مانده، بگیرند تا جوانان از آن ها استفاده کنند. من تنها بازمانده هنرمندان دهه ۳۰ و ۴۰ هستم که دستم پر است از آهنگ هایی که عطر آن سال ها را دارند.» اما نشد. انگار صدسال زندگی هم کفاف آرزوهایش را نمی داد. مجالی دست نداد آرزوهایش به بار بنشیند. یک هفته پیش رفت. آرام و بی حاشیه. بی هیچ مراسمی. پیکرش به تصمیم خانواده اش برای تحقیقات به دانشگاه علوم پزشکی اهدا شد و امین ا... رشیدی مثل یک گنجینه تاریخی، به موزه خاطرات موسیقی ایران سپرده شد.

برای شنیدن قطعه «شیدای زمانه» کد را اسکن کنید.

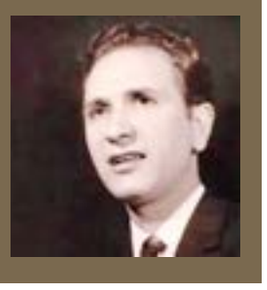

سلیمان اکبری، پرویز شهبازی، امین ا... رشیدی و منوچهر لشگری

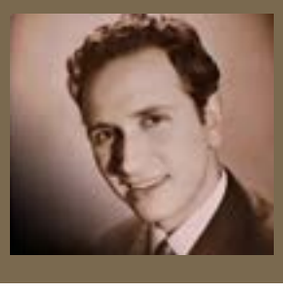

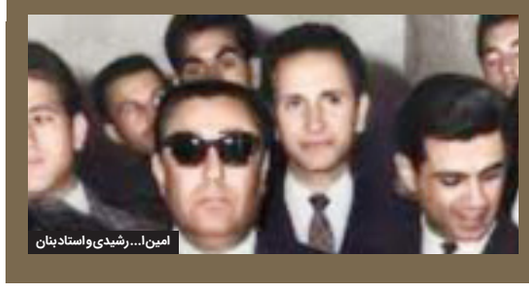

امین ا... رشیدی و استادبنان

روایت

هنر هیچ کاری نکردن

سیدمحسن موسوی‌زاده
روزنامه نگار

«نیکسن، یعنی هیچ کاری نکردن. فیلم ندیدن، چرخ نزدن در شبکه‌های اجتماعی، ایمیل نخواندن. نیکسن شامل کارهایی مانند دراز کشیدن روی مبل و خیال پردازی یا قدم زدن و تماشای مغازه هاست. نیکسن یعنی در حالی که در اتوبوس یا مترو نشسته ای به هیچ چیزی خیره نشوی، تلفن همراهت توی جیبت باشد نه توی دستت. شما می توانید هر لحظه نیکسن را تجربه کنید و بدون اینکه خیلی تلاش کنید، مشاهدات زیادی داشته باشید. نیکسن کتاب خوانی، تلویزیون دیدن و مرور شبکه های اجتماعی نیست و مهم است بین این فعالیت ها و نیکسن تمایز قائل شویم. مسافرت با اتوبوس به دلیل سختی هایی که دارد، هیچ گاه در اولویت هایم نبوده است، اما به تازگی مجبور شدم برای برگشت به مشهد از بندرعباس سوار اتوبوس شوم.

زمانی هم که در اتوبوس بودم، نه ۹ یا ۱۰ ساعت بلکه ۲۲ ساعت بود. اتوبوس هم تعریفی نداشت و این یعنی با احتساب دیسک کمر با یک بدن خسته و کوفته به مشهد رسیدن. هرچند زمان خرید بلیت به من گفته شد که در اتوبوس امکان شارژ تلفن همراهم را دارم، اما بعد از سوار شدن متوجه شدم که شارژ تلفن همراهم با اتوبوس هم خوانی ندارد و نمی توانم تلفن همراهم را شارژ کنم. پس باید شارژ تلفن همراهم را مدیریت می کردم تا بتوانم در مواقع اضطراری روی تماس گرفتن با آن حساب کنم. برای همین استفاده از اینترنت و برنامه های موبایلی را متوقف کردم. هر چند این روزها همه ما به استفاده مدام از اینترنت عادت کرده ایم، اما اگر شغلت خبرنگاری باشد، چرخ نزدن در عالم خبر می تواند برایت حکم سربازی باشد که قرار است بدون سلاح به میدان جنگ برود. اندکی که گذشت متوجه شدم که چقدر زندگی ام وابسته به یک کاری انجام دادن یا گشتن در اینترنت است.

اسم‌های مختلفی می‌شود روی این عادت گذاشت، آگاهی از جدیدترین اخبار گرفته تا به روز بودن و حتی شنیدن پادکست برای افزایش اطلاعات. اما حالا که فکر می کنم اسم دقیق ترش را شاید بشود گذاشت راهی برای فرار از خود یا خود را در لا به لای هیاهوی زمانه گم کردن. تمام این ها بهانه ای شده تا دیگر هیچ گاه وقتی برای تأمل و درنگ کردن نداشته باشم.

گویا تأمل و وقفه گناه کبیره ای است که تا می توانم با استفاده از فناوری روز باید از آن پرهیز کنم. اکنون که به دلیل جبری، اندکی وقفه در روند عادت شده زندگی را تجربه کرده ام، متوجه شده ام چقدر نیازمند این درنگ های کوتاه هستم. درنگ هایی که اجازه می دهد که بایستم و روحم را سبک بال کنم. زیرا شتاب زندگی به من اجازه این کار را نمی داد.

کارتون شهر

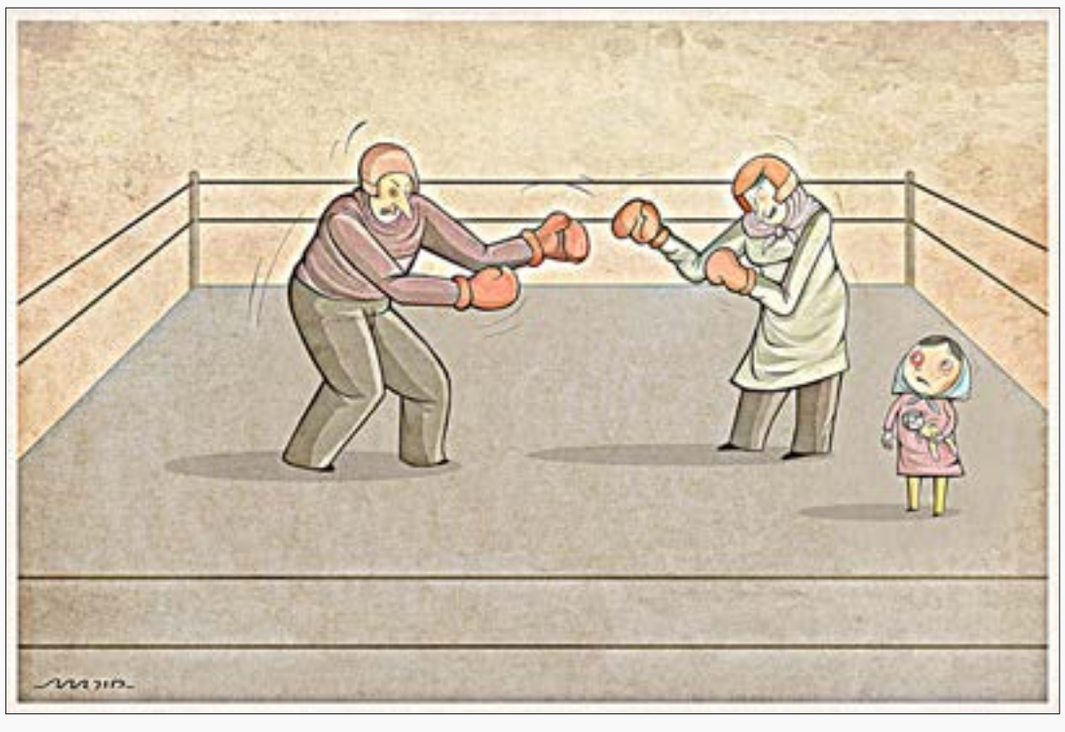

مجید ادیبی

کودکان، قربانیان خشونت خانگی

نخستین قربانی های خشونت خانگی و تنش بین والدین، فرزندان هستند. اختلافات بین مادر و پدر آسیب های روحی و روانی سنگینی را به کودک تحمیل می کند که گاهی تا پایان عمر با او همراه خواهد بود!